



را انتخاب می‌کرد، می‌گوید: «خیلی‌ها را می‌خواهم یاد کنم، من از جانانشان خدمت می‌کنم.»

رفقای ایرانی‌ام بهترین خاطر ماند

در میان همه خاطراتی که از اربعین دارد، یک چیز برایش جایگاه ویژه‌ای دارد: دوستان ایرانی، می‌گوید: «رفقای ایرانی با ما دارند همیشه خدمت می‌کنند؛ این بهترین خاطره است همیشه.»

شاید اربعین برای همین است؛ اینکه مرزها در مسیر کمرنگ می‌شوند و آدم‌ها پیش از آنکه خودشان را با ملیت معرفی کنند، با محبت و خدمت شناخته شوند. او درباره رابطه مردم ایران و عراق هم یک جمله دارد: «ها با هم برادریم، هر که دم از امیرالمؤمنین می‌زند، ما بسا او برادریم و هیچ اختلافی هم نیست.»

از نگاه او، دلیل جمع‌شدن مردم کشورهای مختلف در اربعین هم چیز پیچیده‌ای نیست: «فقط عشق و علاقه و ورزیدن نسبت به آقا سیدالشهداست.»

عباس که به علی‌اکبر(ع) می‌سپارد
در عیای جاسم می‌پرسم اگر قرار باشد یک دعا در محضر امام حسین(ع) داشته باشد، چه می‌خواهد، نام حضرت علی‌اکبر(ع) را می‌آورد. می‌گوید: «آقا رو به حق علی‌اکبر؛ یعنی واسطه و پیش امام حسین، حضرت علی‌اکبر بوده. امتحان کردم و دعاهایم همیشه قبول شده.»
ایسن را با اطمینان می‌گوید؛ انگار برای او حضرت علی‌اکبر(ع) فقط نامی در تاریخ عاشورا نیست، بلکه واسطه‌ای است که بارها او را با کربلا پیوند داده است.

از مردم ایران تا آرزوی ظهور
در پایان از او می‌خواهم یک پیام برای مردم ایران بگویم. پاسخش رنگ و بوی شرایط روز دارد و آرزوی پیروزی مردم ایران و پایان یافتن جنگ و درگیری، او همچنین از آمریکا و اسرائیل نام می‌برد و آرزو می‌کند به دست مردم ایران شکست بخورند و آنان را باری‌کنندگان امام زمان(عج) می‌داند. ما شاید مهم‌تر از همه این باشد که وقتی از او درباره ایرانی‌ها می‌پرسم، دوباره به همان کلمه اول برمی‌گردد: برادری.

و وقتی می‌پرسم یک خادم واقعی امام حسین(ع) چه کسی است؛ پاسخ می‌دهد: «حتما عقیده به امام حسین داشته باشیم، امام حسین را بشناسند و یک مبنایی برای خودش بگذارد برای اینکه به امام حسین وصل بشود.»

شاید برای عباس جاسم، تمام این هفده سال را بتوان در همین یک جمله خلاصه کرد؛ وصل شدن به امام حسین(ع)، با خدمت به زائران.

از نجف تا کربلا؛ تشییعی به وسعت تاریخ
وقتی خبر شهادت سید علی خامنه‌ای در عراق پیچید، گویی زمان برای ما ایستاد. این فقط شهادت یک رهبر در میان نبوده؛ ما «پدر» را از دست دادیم. عزیزترین کس است، اما، تاج سر ما، فرورویختن این خود استوار از هیچ‌کس نمی‌توانست باور کند. من خود تا مدتی در شوک بودم؛ خبری که شنیدنش برای قلب ما قابل تحمل نبود. در رنج، در ناصیه و در تمامی استان‌ها، فوجهای مردم بلند شد. فرقی میان شیعه و سنی نبود؛ همه عزادار بودند، چرا که او نه فقط رهبر یک سرزمین، که پدر تمام امت اسلامی بود.

روزها سفرهای غمگینی بر جان جاده‌ها حاکم بود؛ ما در مراسم تشییع ایشان از نجف تا کربلا قدم به قدم همراه بودیم؛ حضوری که برای ما «ماهیه شرف و افتخار» بود. انگار تاریخ دوباره تکرار می‌شد؛ گویی همان‌طور که جابر بن عبدالله انصاری در «تجلی زینب(ع)» می‌نویسد: «میران یک‌بار مظهر امام

حسین(ع) بودند، ما نیز در خاک عراق، میزبان پیکر مقدس او شدیم. اما این فقط شهادت نیست؛ تشییع یک فرمانده نبود؛ تجدید بیعت با یاران حسین(ع) بود. فرش‌نگان نیز در آن مراسم حضور داشتند؛ فضای آن روز، صف‌نویاندر بود. ما سید علی خامنه‌ای را دوست داشتیم. ما عراقی‌ها، در این سوگ یک‌جان بودیم. با خانواده و فرزندانمان به خیابان‌ها آمدیم تا بگویم این داغ، ثلثمای برای کُل اسلام بود.

ما در این مسیر، هم‌زبا با هم می‌گوییم: این داغ، ما را ضعیف نمی‌کند، بلکه مصمم‌تر می‌سازد. امروز نگاه ما به پیروزی در رکاب صاحب‌الزمان(عج) است. به یاد آن پدر مسرکده، که در برابر آل‌امیه، آل‌سعود، آمریکا و صهیونیسم‌ها ایستاد؛ ما، خدا می‌خواهیم که او را با زاریش، حسین بن‌علی(ع) محشور گرداند و ما را در راه رسیدن به آن حقیقت جهانی، ثابت‌قدم نگاه دارد.

تا اربعین بیدار، در انتظار ظهور
آنچه در این سفرنامه گرد آمد، تنها شرح یک سفر یا ثبت خاطرات چند روز پیاده‌روی نیست. این روایت‌ها، تصاویر مردمی است که با زبان‌ها، ملیت‌ها و پیشینه‌های گوناگون، در یک مسیر به هم رسیده‌اند؛ مردمی که در کنار خستگی راه، شیرینی خدمت، مهربانی، ایثار و همدلی را تجربه کردند. هر گفت‌وگو، هر خاطره و هر قدم، بخشی از حقیقت بزرگ اربعین را آشکار کرد؛ حقیقتی که در آن، مرزها گم می‌شوند و دل‌ها به نام حسین(ع) به یک‌دیگر پیوند می‌خورند.

و مگر همه این قدم‌ها، همه این خدمت‌ها و همه این لشک‌ها، جز برای رسیدن به وعده‌ای بزرگ است؟ اربعین، تمرین انتظار است؛ تمرین همدلی، فداکاری، صبر و آماج‌گسی برای روزی که آخرین حجت خدا، حضرت بقیه‌الله‌اعظم(عج)، ظهور خواهد کرد و جهان را از عدالت، آرامش و حقیقت سرشار خواهد ساخت.

آنکون که سفرنامه اربعین امسال به پایان می‌رسد، دست به دعا می‌داریم و از خداوند متعال می‌خواهیم به برکت خون سیدالشهدا(ع)، فرج حضرت ولی‌عصر(عج) را؛ نزدیک فرمایند؛ وجود مقدسش را از هر زندی حفظ کند و ما را از یاران و زمین‌سازان واقعی ظهورش قهر دارد.



پیامی از طرف امام زمان(عج) به خادمان مواکب امام حسین(ع) بود؛ پیامی در تشکر از کسانی که پس از قرن‌ها به یاری جشdan آمده‌اند. می‌گوید: «همه موکب شروع کردند به گریه کردن.» و بعد آرام اضافه می‌کند: «مثل این جریان خیلی بوده، خیلی.» برای عباس جاسم، این نامه یکی از همان لحظه‌هایی است که خدمت در موکب را از یک کار روزمره جدا می‌کند و رنگ دیگری به آن می‌دهد.

فقط یک نیم‌نگاه
از او می‌پرسم اگر همین حالا امام حسین(ع) از مسیر عبور کند، چه چیزی دوست دارد؛ از ایشان بشنود؟
پاسخش برخلاف انتظار، هیچ درخواست بزرگی نیست: «هیچی. فقط عشق و علاقه است. هیچی نمی‌خواهیم از امام حسین؛ همین که فقط یک نیم‌نگاهی به ما کند کافی است.»

این جمله را که می‌گوید، انگار تمام فلسفه خدمتش را در چند کلمه خلاصه کرده است. نه درخواست دنیا، نه خواستهای برای خودش؛ فقط یک نگاه. وقتی دوباره می‌پرسم بزرگ‌ترین برکت این موکب برای او چیست، باز هم پاسخ همان است: «همین خدمت من چیز دیگری نمی‌خواهم.» اما شاید عجیب‌ترین بخش گفت‌وگوی ما، خاطره‌ای باشد که عباس جاسم آن را از یک شب در عالم رؤیا روایت می‌کند. یک سالی، به برخی خودش، شرایط موکب سخت شده بود. برخی از خادمان کمتر می‌آمدند و بچه‌ها نیز به دلیل خستگی و فشار خدمت، اذیت می‌شدند. خودش تصمیم گرفته بود موکب را کوچک‌تر کند.



حتی با حضرت ابوالفضل(ع) عهد کرده بود که دیگر خدمت را به آن وسعت ادامه ندهد. آن شب خواب می‌بیند مقابل موکب‌شان منبری برپا شده است.

می‌گوید در این رؤیا، حضرت رسول اکرم(ص)، امیرالمؤمنین(ع)، حضرت زهرا(س) و امام حسن(ع) حضور داشتند و یکی پس از دیگری درباره موکب سؤال می‌کردند. پاسخی که در خواب می‌شنید، این بود: «بسیار زیادت.»

و وقتی درباره اجر این خدمت سؤال می‌شد، پاسخ این بود که اجر آن با سیدالشهدا(ع)، صاحب این مصیبت است. بعد، به روایت خودش، امام حسین(ع) را می‌بیند؛ با هیبتی که آن را بسیار زیبا توصیف می‌کند.
از حضرت درباره اجر موکب می‌پرسند و پاسخ می‌آید: «تمامش به دست برادر، آقا ابوالفضل.» اما در ادامه، حضرت ابوالفضل(ع) به یک نکته اشاره می‌کند؛ اینکه چرا عباس جاسم خدمتش را با قسم پیش می‌برد. پیامی که او از این خواب دریافت می‌کند، روشن است: خدمت را ادامه بده؛ اما آن را با قسم و منت انجام نده.

صبح که از خواب بیدار می‌شود، دوستانش را صدا می‌کند. حتی با وجود ناراحتی‌هایی که از آنها داشته، ماجرای خواب را برایشان تعریف می‌کند و می‌گوید از آن روز، همه چیز تغییر کرد. دیگر لازم نبود برای هر کاری به خادمان بگویم چه کنند و چه نکنند.

از او می‌پرسم چرا این همه هزینه و توان برای موکب صرف می‌کند. جوابش بسیار صریح است: «من اگر بشود جانم را فدای امام حسین می‌کنم.»
موکی که شهید داد
نگاهش را به پشت‌سرمان می‌اندازد. می‌گوید: «بشت‌سران را نگاه کنید.»
آنچه نشان‌مان می‌دهد، تصویری از چند جوان لبنانی است که به گفته او، سال‌های گذشته در همین موکب خدمت می‌کردند و سال گذشته به شهادت رسیده‌اند.

می‌گوید: «اینها بچه‌های لبنان هستند که هر سال اینجا خدمت می‌کردند. پارس‌سال همه آنها شهید شدند.»
از او می‌پرسم، تمرین انتظار است؛ تمرین همدلی، فداکاری، صبر و آماج‌گسی برای روزی که آخرین حجت خدا، حضرت بقیه‌الله‌اعظم(عج)، ظهور خواهد کرد و جهان را از عدالت، آرامش و حقیقت سرشار خواهد ساخت.
آنکون که سفرنامه اربعین امسال به پایان می‌رسد، دست به دعا می‌داریم و از خداوند متعال می‌خواهیم به برکت خون سیدالشهدا(ع)، فرج حضرت ولی‌عصر(عج) را؛ نزدیک فرمایند؛ وجود مقدسش را از هر زندی حفظ کند و ما را از یاران و زمین‌سازان واقعی ظهورش قهر دارد.



اربعین را شاید بتوان از پشت قاب عکس‌ها، میان خیل جمعیت و در میان پرچم‌هایی که در مسیر نجف تا کربلا به اهتزاز درآمده‌اند، روایت کرد؛ اما اربعین، وقتی از زبان مردمی شنیده می‌شود که سال‌هاست در این مسیر نفس کشیده‌اند و خانه و زندگی خود را به روی زائران حسین(ع) گشوده‌اند، رنگ و بوی دیگری پیدا می‌کند.

در مسیر نجف تا کربلا، به سراغ عراقی‌هایی رفته که هر یک به نوعی میزبان زائران بودند؛ موکب‌دارانی که با تمام توان، آنچه دارند در طبق اخلاص می‌گذارند؛ از یک لیوان آب و یک وعده غذا گرفته تا جایی برای استسراحت و لبخندی که خستگی راه را از تن زائر بیرون می‌کند. پای صحبتشان که می‌نشین، می‌بینی اربعین برای آنان تنها چند روز از تقویم نیست؛ بخشی از زندگی و هویتشان است. با آنان از اربعین، امام حسین(ع)، مهمان‌نوازی، موکب‌داری و حال‌و‌هوای مسیر نجف تا کربلا گفت‌وگو کردم. هر کدام خاطراتی داشتند و نگاهی متفاوت؛ اما در میان همه حرف‌ها، یک نقطه مشترک وجود داشت: عشق به حسین(ع)، مرز نمی‌شناسد.

سیدمحمد مشکوه الممالک

جنگ، نگاه برخی از مردم نسبت به ما تغییر کرده است. ما برای نجات آنها جنگیدیم و اکنون شنیدن حرف‌های ضد خندالشعبی برای ما آزاردهنده است. توصیه من به جوانان عراقی این است که فریب حرف‌های سعودی‌ها را نخورند و بدانند که حشدالشعبی سپر دفاع از دین و وطن آنهاست.

در سایه ابومهدی المهندس و حاج قاسم
من در زندگی‌ام تنها از یک نفر اثر پذیرفتم و او ابومهدی المهندس بود. ایشان برای من الگو بود. شهادت ایشان و حاج قاسم سلیمانی، ضربی را سخت و ضرری بزرگ برای ایران، عراق و سوریه بود. این دو سردار، محور اتحاد ما بودند.

من با نیروهای سپاه پاسداران ارتباط و همکاری داشتم و دیدم که چگونه ایمان و تدبیر در کنار هم قرار می‌گیرد، اکنون که دیگر در خدمت‌م نیست، می‌خواهم در‌سرم را ادامه دهم تا بتوانم از راه علم نیز به جامعه‌ام خدمت کنم. اما آرزوی قلبی‌ام هر روز همان است: شهادت دوست دارم مانند آن همه رفقای عزیزم، در راه خدا شهید شوم.

میراث پدر در مسیر اربعین

سامی عبد شامل هستم. به یاد دارم وقتی پدرم شهید شد، تنها ۱۲ سال داشم. پدرم در منطقه مرزی سرشاس و خیرالود بود؛ دهستانی و شناخته شد و در روزگاری که زیارت برای ما دشوار و خطرناک بود، خودش زائران را سازماندهی می‌کرد و آنها را به زیارت می‌فرستاد. او معتقد بود جبن بین دو گروه حزب الدعوة و اولین مبارزان علیه صدام بود. ما در شیعۀ حرام است و هرگز نمی‌پذیرفت با برادران دینی‌اش جنگد. به همین خاطر، هدف رژیم بعث قرار گرفت. او را گرفتند و بدون آنکه فرصتی برای وصیت داشته باشد، اعدام کردند. بعدازظهر همان روز، ثلثمای برای ما آمد که تنها یک جمله در آن بود: «بیباید جسد پدرتان را ببرید.» پدرم نمود خانه بعد سوتنی که تمام زندگی ما را نگه داشته بود. هر چه سال‌ها می‌گذرد و من پیرتر می‌شوم، جای خالی او بیشتر حس می‌شود.

اگر امروز من و برادران مردانی مستقل و بااعتماد هستیم، مدیون مادری هستیم که برای ما هم مدرسه بود و هم دانشگاه. مادرم در روزهای سخت، برای اینکه ما را بزرگ کند و گرسنه نمانیم، رب گوجه می‌فروخت. او در دوران سخت حکومت پهلوی، جسارت و ایمان را به ما یاد داد. ما در خانه، پنهانی سینه زنی می‌کردیم تا یاد بگیریم عشق به امام حسین(ع) را در سخت‌ترین شرایط هم حفظ کنیم.

دایم‌ام هشدار می‌داد که مراقب باشیم تا صدام ما را نبرد و اعدام کند، اما ایمان مادرم قوی‌تر از ترس بود. همان مادر، سال‌ها بعد تصمیم گرفت «موکب حامی شریعه» (موکب حضرت عباس) را تأسیس کند تا خدمت به زائران، راهی برای تلافی آن فقدان بزرگ شود. مادرم اکنون مسئول موکب بانوان است و من هر سال با دیدن او، یاد می‌گیرم که چگونه می‌توان با عشق و صبر، زخم‌های عمیق زندگی را ترمیم کرد.

دعایی برای نسل آینده و ظهور مهدی(ع)
ما در مسیر اربعین، تنها به دنبال زیارت نیستیم، بلکه به دنبال تجدید پیمانی با ولایت هستیم. برای ما، ضربه‌ای که به امام علی(ع) در شب قدر وارد شد، با ضربه‌ای که به سید علی خامنه‌ای وارد شد، هیچ فرق ندارد. او در قلب ماست و سایه‌اش را بر سر شیعیان حس می‌کنیم. امروز فرزندان، سید مجتبی خامنه‌ای نیز راه پدرش را ادامه دهد و پناهگاه شیعیان باشد تا این سلسله هدایت قطع نشود.

امروز بزرگ‌ترین دغدغه من تربیت فرزندانم است. من آنها را طوری تربیت کرده‌ام که اگر روزی من نباشم، پشیمان نشوم و بدانم که آنها هستند که این موکب و این راه را ادامه می‌دهند. دعا می‌کنم تمام جوانان، امام حسین(ع) و اهل‌بیت را ادامه دهند و این مسیر برای همه درس باشد تا روزی که برسد که تمام جهان در مسیر محمد و آل محمد باشد و امام زمان(عج) ظهور کرده و عدالت را برقرار سازد.

در آستانه پرواز
من پدر شهید، «یوسف حسین قیصر المعموری» هستم. اهل ناحیه جدیدالشط است. یوسف، جوانی ۱۶ساله و فارغ‌التحصیل تربیت بدنی دانشگاه بغداد بود که در حشدالشعبی خدمت می‌کرد. او در آستانه ورود به مقطع افسری بود و تمام آزمون‌ها را با موفقیت گذرانده بود. اما تقدیر، او را تنها چهار ساعت پیش از شروع دوره افسری به مقام شهادت رساند.

پدر شهید با چشمانی اشکبار اما صادی استوار، لحظاتی پایانی را این‌گونه روایت می‌کند: «شب شهادت، نگران بودم. صدای جنگنده‌های دشمن را می‌شنیدم که بالای سر پادگان می‌چرخیدند. با یوسف تماس گرفتم و با اضطراب به او گفتم: «پسر، ما اینجا بی‌بیرون.» اما او با شجاعتی ستودنی



اربعین را شاید بتوان از پشت قاب عکس‌ها، میان خیل جمعیت و در میان پرچم‌هایی که در مسیر نجف تا کربلا به اهتزاز درآمده‌اند، روایت کرد؛ اما اربعین، وقتی از زبان مردمی شنیده می‌شود که سال‌هاست در این مسیر نفس کشیده‌اند و خانه و زندگی خود را به روی زائران حسین(ع) گشوده‌اند، رنگ و بوی دیگری پیدا می‌کند.

در مسیر نجف تا کربلا، به سراغ عراقی‌هایی رفته که هر یک به نوعی میزبان زائران بودند؛ موکب‌دارانی که با تمام توان، آنچه دارند در طبق اخلاص می‌گذارند؛ از یک لیوان آب و یک وعده غذا گرفته تا جایی برای استسراحت و لبخندی که خستگی راه را از تن زائر بیرون می‌کند. پای صحبتشان که می‌نشین، می‌بینی اربعین برای آنان تنها چند روز از تقویم نیست؛ بخشی از زندگی و هویتشان است. با آنان از اربعین، امام حسین(ع)، مهمان‌نوازی، موکب‌داری و حال‌و‌هوای مسیر نجف تا کربلا گفت‌وگو کردم. هر کدام خاطراتی داشتند و نگاهی متفاوت؛ اما در میان همه حرف‌ها، یک نقطه مشترک وجود داشت: عشق به حسین(ع)، مرز نمی‌شناسد.

سیدمحمد مشکوه الممالک

جنگ، نگاه برخی از مردم نسبت به ما تغییر کرده است. ما برای نجات آنها جنگیدیم و اکنون شنیدن حرف‌های ضد خندالشعبی برای ما آزاردهنده است. توصیه من به جوانان عراقی این است که فریب حرف‌های سعودی‌ها را نخورند و بدانند که حشدالشعبی سپر دفاع از دین و وطن آنهاست.

در سایه ابومهدی المهندس و حاج قاسم
من در زندگی‌ام تنها از یک نفر اثر پذیرفتم و او ابومهدی المهندس بود. ایشان برای من الگو بود. شهادت ایشان و حاج قاسم سلیمانی، ضربی را سخت و ضرری بزرگ برای ایران، عراق و سوریه بود. این دو سردار، محور اتحاد ما بودند.

من با نیروهای سپاه پاسداران ارتباط و همکاری داشتم و دیدم که چگونه ایمان و تدبیر در کنار هم قرار می‌گیرد، اکنون که دیگر در خدمت‌م نیست، می‌خواهم در‌سرم را ادامه دهم تا بتوانم از راه علم نیز به جامعه‌ام خدمت کنم. اما آرزوی قلبی‌ام هر روز همان است: شهادت دوست دارم مانند آن همه رفقای عزیزم، در راه خدا شهید شوم.

میراث پدر در مسیر اربعین
هر سال وقتی روز جمع کردن موکب می‌رسد، همه ما با هم گریه می‌کنیم؛ چون جدایی از فضای اربعین سخت است. اما غم بزرگ‌تری هم در دل ماست. به یاد می‌آورم وقتی خبر شهادت رهبر شهید را شنیدم، سحر بود. در خانه چنان گریه کردم که نفسم بند آمده بود و همسرم متوجه حالم شد و کمکم کرد. آن لحظه، تمام وجودم لرزید. بعدها در مراسم تشییع ایشان در تهران و مشهد حضور یافتم و دیدم که چگونه میلیون‌ها انسان با یک درد مشترک متحد شدند.

دعا می‌کنم جمهوری اسلامی ایران پابرجا بماند و تمام شیعیان پیروز باشند. ما می‌دانیم که دشمنان هرچه کردند تا ما را جدا کنند، اما تشییع عربی شهید نشان داد که ما یک ملت واحد هستیم و پرچم این انقلاب را با افتخار به دست امام زمان(عج) خواهیم رساند.

اگر امام حسین(ع) از مقابل موکب ما عبور کند، تنها یک درخواست دارم و آن «شفاعت» است. تمام این زحمات، این بی‌خوابی‌ها از اول ماه صفر و نصب خیمه‌ها و این تلاش‌ها تنها به این امید است که یک نگاه از سوی ایشان داشته باشیم.

پیام ما به برادران و خواهران ایرانی این است: «استوار بمانید و غم نخورید، شما پیروز خواهید شد.» ما معتقدیم که مصیبت امام حسین(ع) چنان عظیم بود که امروز تبدیل به نقطه اجتماع تمام مسلمانان شده است و همین اتحاد، ضامن نجات ما در پیشگاه خداوند است.

در مسیر پدر
علی هاشمی هستم، خادم موکب هیئت احباب‌الزهرا(س) حدود ۱۸ سال است که هر سال



از کلاس درس تا خط مقدم
علی هاشم، فرزند منطقه‌حی‌العامل عراق و عضو هیئت احباب‌الزهرا(س) هستم. در ۱۸سالگی بود ادامه همان مسیر هستم. برای ما، خدمت به زائران با هر ملیتی یکسان است؛ هر کس وارد موکب می‌شود، او را دوستدار امیرالمؤمنین(ع) می‌بینیم. خدمت ما فقط محدود به موکب نیست؛ خانه قرار داده است. او که اربعین را یک «پروژه نهفتی من‌کمامل» می‌بیند، از زاویه تخصصی خود به این اجتماع عظیم می‌نگرد؛ جایی که در آن، وحدت، نقش اجتماعی زنان و تکاپوی اقتصادی، همگی در خدمت یک هدف والا‌تر، یعنی تکریم سیدالشهدا(ع)، گرم خورده‌اند.

«الحسین مهدی»
من به عنوان یک استاد دانشگاه، تلاش‌های فرهنگی برادران موکب «عطش» را ارج می‌نهم. اینکه می‌بینیم زائرانی از کشورهای مختلف از جمله ایران، پاکستان و هند در کنار هم جمع شده‌اند، تجلی واقعی این خدمت است که «الحسین» یچمنما» یعنی امام حسین(ع) مایه وحدت ماست. این مراسم، یکی از درخشان‌ترین مظاهر وحدت بین‌المللی است که نشان می‌دهد حقیقت دین و عشق، هرگونه مرز جغرافیایی و تفاوت‌های ملی را کنار می‌زند؛ تا همه در یک مسیر، یک هدف و یک کار مشترک گرد آیند.

انتداد راه و زین‌پاس

در مسیر مشایه، مردی با نام «کمال مهدی الزغبی» است که با تقدیم باغش به موکب زائران سیرجان و کرمان، مرزهای میزبانی را جابه‌جا کرده است. او که شش سال است میزبان برادران ایرانی است، جمهوری اسلامی را «دژ محکم و نفوذناپذیر اسلام» می‌بیند که در برابر پروژه‌های توسعه‌طلبانه صهیونیسم ایستاده است. کمال مهدی، در حالی که از فقدان رهبر شهید می‌گوید، عشق به اهل‌بیت(ع) را تنها نیرویی می‌داند که می‌تواند ایران و عراق و چین را در برابر قدرت‌های بزرگ متحد کند؛ تا جایی که در پایان گفت‌وگو، با لحنی استوار، اعلام می‌کند که در صورت وقوع جنگ زمینی، او و دوستانش در خط‌مقدم دفاع از جمهوری اسلامی خواهند بود.

میزبانی از سر عهد و وفاداری
بنده کمال مهدی الزغبی هستم، صاحب این باغ، حدود شش سال پیش، افتخار یافتم که میزبان موکب «سیدالشهدا» باشم؛ موکی که با مدیریت شیخ حسن خدایمی و حاج رمضان، با تمام وجود در خدمت زائران جمهوری اسلامی است. ما این خدمت را نه یک لطف، بلکه عهدی با خداوند و امام حسین(ع) می‌دانیم تا روز ظهور امام زمان(عج) این مسیر را ادامه دهیم.

وقتی خبر شهادت امام شهید، سید علی خامنه‌ای را شنیدیم، چنان تکانی خوردیم که گویی دوباره صدای امام حسین(ع) در کربلا بلند شده و فریاد می‌زند: «هل من ناصر ینصرنی؟» ما پیش‌بینی می‌کردیم که به این کیان اسلامی حمله شود، زیرا ایران پرچم شیعه را برافراشته نگه داشته و هر روز شاهد قربانی دادن و ویرانی زیرساخت‌های این کشور هستیم. اما می‌دانیم که تمام این‌ها به خاطر حفظ اسلام است.

من هر روز در اخبار می‌بینم که چه بر سر ایران، لبنان و یمن می‌آید. شاید برای برخی عجیب باشد، اما من این رنج‌ها را هالیات شیعه بودن» می‌دانم؛ همان ابتلایی که امام صادق(ع) به شیعیانش بشارت داده است. عشق به امام حسین(ع) آسان نیست و هر کس در این راه باشد، باید آماده آزمون‌های سخت باشد.

قائد شهید ما، خود را در راه خدا و اسلام قربانی کرد تا این راه زنده بماند. ما از خداوند می‌خواهیم این قربانی را در راه خودش بشپذیرد و او را در روز قیامت، شفیع ما قرار دهد. ما بر این عهد پایداریم و با ایمان نهاده‌نم شده در جان و دل، در برابر هر قدرت بزرگی می‌ایستیم.

در محکم اسلام در برابر پروژه صهیونیسم
پروژه صهیونیسم در اساس، یک پروژه توسعه‌طلبانه است که می‌خواهند از نیل تا فرات

و حتی ایران اسلامی را در بر بگیرد. اما جمهوری اسلامی این پروژه را ناکام گذاشت و در همان نقطه شکل‌گیری‌اش، با آن مبارزه کرد. ایران امروز، دژ محکم و نفوذناپذیر اسلام است؛ کشوری که پیشگام است و از مقاومت جهان اسلام حمایت می‌کند.

من به برادران ایرانی می‌گویم: شما تنها نیستید. ما منتظر یک اشاره شما هستیم؛ اگر جنگ زمینی رخ دهد، ما در خطوط‌مقدم دفاع از اسلام و مسلمانان و جمهوری اسلامی خواهیم بود. ما می‌بینیم که دنیا شاهد تشییعی بی‌نظیر برای رهبر شهید بود و این شکوه، نتیجه همین پیوند قلبی است. هرچه اتفاق بیفتد، ما بر این پیمان دشمنی با باطل پایدار می‌مانیم.

بیعت با حقیقت و امید به پیروزی
ما با آیت‌الله سید مجتبی خامنه‌ای بیعت می‌کنیم و بر این بیعت با پایداریم. ما می‌دانیم که این جنگ، جنگ حق و باطل است. درست ماست. همان جنگی که هزار سال پیش در کربلا اتفاق افتاد. همان روزها، باطل گمان می‌کرد پیروز شده است، اما امروز می‌بینیم که نام حسین(ع) باقی ماند و یزید محو شد.

ما امروز نیز با همان ایمان می‌گوییم که هرچند دشمنان، از آمریکا گرفته تا رژیم‌های عربی، علیه ما متحد شده‌اند، اما ما پیروزیم. امیدواریم روزی برسد که جمهوری اسلامی و امت مسلمان، شاهد پیروزی بزرگ بر امپریالیسم و یهودصفاتی‌باشد. تا آن روز، این باغ و این قلب‌ها، در خدمت زائرانی است که برای امام حسین(ع) از هر چیزی گذشتند.

روایت استاد دانشگاه کربلا

از اقتصاد و اجتماع اربعین
در میان هزاران خانه و موکی که درهایشان را به روی زائران گشوده‌اند، خانه‌ای است که علاوه بر گرمی میزبانی، بوی دانش و اندیشه می‌دهد. خاتم دکتر «سمنانه عزیز الساعدی» استادیار دانشگاه کربلا در دانشکده مدیریت و اقتصاد، ۱۲ سسال است که منزل کوچک خود را در اختیار زائران قرار داده است. او که اربعین را یک «پروژه نهفتی من‌کمامل» می‌بیند، از زاویه تخصصی خود به این اجتماع عظیم می‌نگرد؛ جایی که در آن، وحدت، نقش اجتماعی زنان و تکاپوی اقتصادی، همگی در خدمت یک هدف والا‌تر، یعنی تکریم سیدالشهدا(ع)، گرم خورده‌اند.

«الحسین مهدی»
من به عنوان یک استاد دانشگاه، تلاش‌های فرهنگی برادران موکب «عطش» را ارج می‌نهم. اینکه می‌بینیم زائرانی از کشورهای مختلف از جمله ایران، پاکستان و هند در کنار هم جمع شده‌اند، تجلی واقعی این خدمت است که «الحسین» یچمنما» یعنی امام حسین(ع) مایه وحدت ماست. این مراسم، یکی از درخشان‌ترین مظاهر وحدت بین‌المللی است که نشان می‌دهد حقیقت دین و عشق، هرگونه مرز جغرافیایی و تفاوت‌های ملی را کنار می‌زند؛ تا همه در یک مسیر، یک هدف و یک کار مشترک گرد آیند.

انتداد راه و زین‌پاس
یکی از مطالبی که بسیار به آن اهمیت می‌دهم، نقش زنان در زیارت اربعین است. حضور زنان در این مسیر، ادامه همان راهی است که سال‌ها پیش